

تماشاخانه

مهدي عزيزي | کارتونيست | mehdiazizart@hotmail.com



شهروند

پیراگفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

شماره هفتصد و شصت و هفتم



در حاشیه تعطیلی برنامه نود
حسینی بای:
**یه کم دیگه زیر آب برم، میام
برنامه نود هم اجرا می کنم**

محمد حسین میثاقی: بارها استاد-استاد گفتیم تا گرفتن جای استاد را آموختم!
گلزار: مدیر با داریت عزیم، مگری خواستی بگو
رئیس صدا و سیما: دعا کنید رئیس شبکه سه منو عوض نکنه!
فردوسی پور: لاقل آب و نون بچه ام رو به موقع بدید!
کارشناس تلویزیون: اصلا چرا نود؟ چرا هشتاد و پنج نه؟
#مرسی_از_احترام_به_رای_مردم_#نبوغ_در_مخاطب_کشی_#شهروند

سین هشتم

**سال جدید آمد که روی ریل باشد
اما دلم افسرده و بی میل باشد
آخر چطوری می شود سال نکویی
سالی که سین هفت سینش سیل باشد؟**

ارمغان زمان فشمی #شهروند

آزادراه

**پطروس فداکار
و چکمه پوشان کت شلواوری**
وحید میرزایی
طنز نویس

روزی روزگاری پسرکی به نام پطروس از کوه و دشت و بیابان می گذشت که بادی شدید وزیدن گرفت و باران زیادی از آسمان بارید. باران بسیار شدید و ابر سیاه در آسمان پدیدار بود. البته این اتفاق صرفا در کشور ما رخ نمی دهد و در همه جای دنیا سیل و زلزله و بلایای طبیعی اتفاق می افتد، مخصوصا در کشورهای رو به اضمحلال غربی. ناگفته نماند پطروس به دلیل همین اضمحلال لامصب غرب مدتی بود از هلند به ایران مهاجرت کرده بود. علی ایحال، پطروس بلافاصله خود را از بستر رودخانه دور و سعی کرد خود را به جای امنی برساند. در همین اثنا، ناگهان صدایی به گوش پطروس رسید. پطروس کنجکاو به دنبال صدا رفت و دید که سدی در نزدیکی یک شهر سوراخ شده است. با تعجب سد را نگرست و با خود گفت: «بابا لاقل یه کم سیمانش رو بیشتر می ریختین.» سپس نفس عمیقی کشید و ناگهان انگشتش را داخل سوراخ سد کرد. دقیقی گذشت و کم کم انگشتش کرخت شد؛ آن قدر کرخت که دیگر تاب مقاومت نداشت. در همین حال سوراخ دیگری در سد ایجاد شد. پطروس با خود گفت: «ای کاش کمکی داشتم و اونیز با انگشتش آن سوراخ را می پوشاند تا سد نشکند.» داشت ناامید می شد که صدایی از دور شنید. مردی میانسال چکمه پوشیده و به داخل آب رفته بود. پطروس فریاد زد و کمک خواست اما آن مرد بی توجه به وی با لبخند می گفت: «واحد مرکزی خبر - حسینی بای». پطروس هر چه فریاد زد، آن مرد و همراهانش به کمک وی نیامدند. پطروس که دیگر واقعا انگشتانش کرخت شده بود، شروع به داد و فریاد کرد تا شاید کسی به کمکش بیاید. در همین حین سوراخ دیگری در سد ایجاد شد. حالا سوراخها سه تا شده بود. مدتی بعد تعدادی مرد کت و شلواوری و چند دوربین به سمت پطروس آمدند. پطروس خوشحال شد و با خود گفت: «هر کدام از اینان که یک انگشتشان را در سوراخ کنند، دیگر سد نخواهد شکست.» پطروس اما این بار هم اشتباه می کرد، چرا که آن مردان در چند متری سد ایستادند، چکمه ها را پوشیدند و داخل آب رفته و چند عکس یادگاری گرفتند. در نهایت به پطروس دست تکان دادند و محل وقوع سیل را ترک کردند. در همین حال یک سوراخ دیگر نیز در سد ایجاد شد و شکستن سد، عنقریب می نمود. پطروس که دیگر ناامید و عصبانی شده بود، خواست انگشتان کرختش را از سوراخ سد در بیاورد که خبر رسید تنی چند از مسئولان در حال رسیدن به محل سیل و کمک به مردمند. پطروس خوشحال شد و با خود گفت: «پشان خواهند آمد و اگر هر کدام انگشتی در سوراخ سد کنند، سد دیگر نخواهد شکست.»

پطروس امیدوار از این کمک برای آنان دست تکان داد اما در کمال ناپاوری آنها هم چکمه ها را پوشیده، داخل آب شدند و چند عکس یادگاری گرفتند و پس از چند دقیقه محل را ترک کردند. پطروس که دیگر کف و خونش از این وضع قاطی شده بود، داشت به این وضع اعتراض مدنی می کرد که سوراخ دیگری در سد ایجاد شد و ناگهان سد شکست و همه را با خود برد.

فلکه اول

سال خیس! شهاب نوی! سال ۱۳۹۸ را در حالی آغاز کردیم که ای کاش نمی کردیم. سال جدید از همان اول به صورتی کاملا خشن و پرآب با ما برخورد کرد و خیلی رک و راست حالی مان کرد که در سال جدید برای مان چیزی نچیده اند. در سال گذشته باید دعا می کردیم که باران نباید تا این یک چکه آبی که روزانه مصرف می کنیم ته نکشد؛ امسال فعلا دستورالعمل این است که دعا کنیم دودقیقه نبارد، تا بفهمیم دقیقا چه گلی باید به سرمان بگیریم. در این چند روز پاچه های زیادی توی آب رفت و دوربین ها هم بیشتر از هر زمانی به آب نزدیک شدند تا بتوانند در بهترین زاویه از پاچه ها عکس بگیرند. این عکس گرفتن فقط مخصوص

مسئولان و غیرمسئولان نبود و مردم عادی و به خصوص پیروان مکتب سلفیسم هم در چند سانتی متری سسیل می ایستادند و عکس شان را می گرفتند، به طوری که شخص شخیص سیل خودش گر خیده بود و سعی می کرد با این انسان های عجیب برخوردی نداشته باشد. الان وضع سدهای کشور جوری شده است که داریم دارند جیغ می زنند و می گویند: «بسه، دیگه نمی تونیم.» و همین جوری فحش های حداقلی تا حداکثری را بار این ابرهای باران زای می کنند، اما ابرها انگار که خوش شان آمده و ول کن معامله نیستند. بهترین کاری که می شود در این شرایط انجام داد این است که یک اکیپ باتجربه بفرستیم تا با ابرها مذاکره و ترغیب شان کنند برونند؛ چون ظاهراروی زمین کاری از دست کسی بر نمی آید.

آزادراه

نیازگندی ها و خرید و فروش کالای شهرونگی
دیوال!
مدیریت: احمد رضا کاظمی

همه آگهی ها **فیلتر کردن (با برجسب، عکس، قیمت و ...)** جستجو برای

ماسک شنا + لوله تنفس فروشی / ۲ روز پیش
بسیار بسیار تمیز! با نو هیچ فرقی نداره! باهاش براحتی میتونید حتی سرتون رو هم زیر آب ببرید. فقط یه بار استفاده شده اونم برای چند دقیقه که رفته بودم سرکشی به مناطق سیل زده و چندتا عکس گرفتم و برگشتم! بازید = خرید
محل: سراسری **قیمت: توافقی**

واگذاری یک عدد خرگوش معاوضه / ۳ روز پیش
خوشگل و گوگولی مگولی و بسیار بانمک، تمیز و فاقد هرگونه بیماری! با این قیمت کاهو و هویج دیگه از پس هزینه های نگهداریش برنمیام هرکی خواست بیاید بردش! با حیوان گوشت خوار مثل سگ، تمساح و ... هم عوض میکنم چون اونها به صرفه ترن!
محل: تهران **قیمت: رایگان**

عطر de piaz فروشی / ۲ روز پیش
۲۵۰ میلی لیتر، های کبی در حد اصل، در دو رایحه پیاز قرمز، پیاز سفید (مخصوص سالاد شیرازی) و پیاز داغ که مخصوص آشه! ماندگاری بالایی داره و برای اشکنه هم میتونید ازش استفاده کنید. جایگزینی مناسب برای پیاز کیلویی ۱۵ هزار تومن!
محل: سراسری **قیمت: توافقی**

شهر نگار

**اردشیر محمص
پیونددهنده
کارتون با جریان
روشنفکری**

یحیی تدین | من ۱۸ شهریور ۱۳۱۷ در رشت از مادری شاعر و پدری قاضی به دنیا آمدم و از معدود ایرانی هایی هستم که شعر نگفته اند! این گوشه ای از زندگینامه خودنوشت «اردشیر محمص» است که در مقدمه کتاب «کافرنامه» دیده می شود. تحولات سیاسی و اجتماعی حاصل از انقلاب مشروطه و پس از آن شرایط دوران پهلوی باعث پیدایش شیوه تازه ای از بیان اندیشه و هنر ایرانی شد که بسیار عمیق و ریشه دار بود و عرصه های مختلف از موسیقی تا شعر و داستان نویسی و تئاتر را در بر می گرفت. به دنبال این تحولات در طراحی طنز محور نیز شخصیتی چون «اردشیر محمص» ظهور کرد که حالا پس از سال ها همچنان در این عرصه چراغ راه است. تا قبل از حضور اردشیر، طنز تصویری بیشتر جنبه فکاهی داشت و به بذله گویی خلاصه می شد. او بود که این گره را گشود و برای نخستین بار توانست پیوند عمیقی با جریانات روشنفکری برقرار کند. ابتدا «احمدشاملو» در «کتاب هفته» و «خوشه» طرح های او را به چاپ رساند و چندی بعد «روزنامه کیهان» برای غنای بیشتر مقالات صاحبان اندیشه از تصاویر او بهره گرفت. سبک کار این هنرمند چنان پیوندی با ریشه های اصیل فرهنگ و هنر ایران دارد که برای هر بیننده صاحب ذوقی به خوبی قابل تشخیص است. اردشیر مهر ۱۳۸۷ در نیویورک با جهان وداع کرد، لیکن میراثی از خود باقی گذارد که همچنان ما را به درون دنیای اشباح گونه و پراز خشونت سرزمین خود می برد تا شرایط هولناک جامعه را بی پرده نظاره کنیم.

اردشیر محمص